اسلام و تجدد

مطهری، مرتضی

اشاره

«قابلیت انطباق اسلام با مقتضیات زمان» موضوعی است که از دیر زمانی مورد بحث و مجادله مخالفان این دین حنیف-بویژه آنان که‏ جهش تکنولوژیک غرب بعد از رنسانس‏ چشمهایشان را خیره ساخته-از یک سو و پیروان‏ و علاقمندان به اسلام از سوی دیگر قرار دارد.

در این وادی نیز،افراط و تفریط گریبانگیر عده‏ای شده است.برخی تمامی احکام اسلام‏ را ثابت و لا یتغیر دانسته،و برخی دیگر به دامان‏ التقاط و یا منسوخ پنداشتن بسیاری از احکام آن‏ در غلتیده‏اند.

در این میان،تنها آنانی می‏توانند سخن حق‏ برانند که هم اسلام را نیک شناخته و هم با عصر و زمان خویش آشنایی بایسته‏ای داشته باشند.

مطلب زیر را از کتاب ارزشمند«نظام حقوق‏ زن در اسلام»اثر استاد شهید ایت الله مطهری‏ برگزیده‏ایم که از نظر خوانندگان گرامی‏ می‏گذرد.

موضوع مذهب و پیشرفت از موضوعاتی است که بیشتر و پیشتر از آنکه‏ برای ما مسلمانان مطرح باشد،برای‏ پیروان سایر مذاهب مطرح بوده است.

بسیاری از روشنفکران جهان فقط از آن‏ جهت مذهب را ترک کرده‏اند،که فکر می‏کردند میان مذهب و تجدد زندگی‏ ناسازگاری است.فکر می‏کرده‏اند لازمه‏ دینداری توقف و سکون و مبارزه با تحرک‏ و تحول است،و به عبارت دیگر خاصیت‏ مذهب را ثبات و یک نواختی و حفظ شکلها و صورتهای موجود می‏دانسته‏اند.

اسلام و مقتضیات زمان

در میان ادیان و مذاهب هیچ دین و مذهبی‏ مانند اسلام در شوؤن زندگی مردم مداخله نکرده‏ است.اسلام در مقررات خود به یک سلسله‏ عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزهای‏ اخلاقی اکتفا نکرده است،همان طور که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است،خطوط اصلی‏ روابط انسانها و حقوق و وظایف افراد را نسبت‏ به یکدیگر نیز در شکلهای گوناگون بیان کرده‏ است.قهرا پرسش انطباق با زمان درباره اسلام‏ که چنین دینی است بیشتر مورد پیدا می‏کند.

اتفاقا بسیاری از دانشمندان و نویسندگان‏ خارجی،اسلام را از نظر قوانین اجتماعی و مدنی مورد مطالعه قرار داده‏اند و قوانین اسلامی‏ را به عنوان یک سلسله قوانین مترقی ستایش‏ کرده و خاصیت زنده و جاوید بودن این دین و قابلیت انطباق قوانین آن را با پیشرفتهای زمان‏ مورد توجه و تمجید قرار داده‏اند.

برنارد شاو نویسنده معروف و آزاد فکر انگلیسی گفته است:من همیشه نسبت به دین‏ محمد به واسطه خاصیت زنده بودن عجیبش‏ نهایت احترام را داشته‏ام.به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه‏ با قرون مختلف را دارد.

چنین پیش بینی می‏کنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول‏ اروپای فردا خواهد بود.

«روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب،شمایل تاریکی از آیین محمد رسم‏ می‏کردند؛او به چشم آنها از روی کینه و عصبیت ضد مسیح جلوه کرده بود،من درباره‏ این مرد-این مرد فوق العاده-مطالعه کردم و به‏ این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده بلکه‏ باید نجات دهنده بشریت نامیده شود.به عقیده‏ من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای‏ جدید بشود طوری در حل مسائل و مشکلات‏ دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت‏ آرزوی بشر تأمین خواهد شد.»

دکتر شبلی شمیل یک عرب لبنانی مادی‏ مسلک است.او برای اولین بار بنیاد انواع‏ داروین را به ضمیمه شرح بوخنر آلمانی به عنوان‏ حربه‏ای علیه عقاید مذهبی،به زبان عربی‏ ترجمه کرد و در اختیار عربی زبانان قرار داد.

وی با آنکه ماتریالیست است از اعجاب و تحسین نسبت به اسلام و عظمت آورنده آن‏ خودداری نمی‏کند و همواره اسلام را به عنوان یک آیین زنده و قابل انطباق با زمان ستایش‏ می‏کند.

این مرد در جلد دوم کتابی که به نام فلسفه‏ النشوء و الارتقاء به عربی منتشر کرده است.

مقاله‏ای دارد تحت عنوان«القرآن و العمران».

این مقاله را در رد یکی از خارجیان که به‏ کشورهای اسلامی مسافرت کرده و اسلام را مسئول انحطاط مسلمین دانسته،نوشته است.

شبلی شمیل سعی دارد در این مقاله ثابت کند که علت انحطاط مسلمین انحراف از تعالیم‏ اجتماعی اسلامی است و نه اسلام و آن عده‏ از غربیها که به اسلام حمله می‏کنند یا اسلام را نمی‏شناسند و یا سوء نیت دارند و می‏خواهند با بدبین کردن شرقیها به قوانین و مقرراتی که به‏ هر حال از میان خودشان برخاسته،طوق بندگی‏ خود را به گردن آنها بگذراند.

در عصر ما این پرسش که آیا اسلام با مقتضیات زمان هماهنگی دارد یا نه عمومیت پیدا کرده است.این جانب که با طبقات مختلف و مخصوصا طبقه تحصیل کرده و دنیا دیده‏ برخورد و معاشرت دارم،هیچ مطلبی را ندیده‏ام‏ به اندازه این مطلب مورد سؤال و پرسش واقع‏ شود.

اشکالات

گاهی به پرسش خود رنگ فلسفی می‏دهند و می‏گویند در این جهان همه چیز در تغییر است،هیچ چیزی ثابت و یکنواخت باقی‏ نمی‏ماند.اجتماع بشر نیز از این قاعده مستثنا نیست و چگونه ممکن است یک سلسله قوانین‏ اجتماعی برای همیشه بتواند ثابت و باقی بماند؟

اگر صرفا از نظر فلسفی این مسأله را مورد توجه قرار دهیم جوابش واضح است.آن چیزی‏ که همواره در تغییر است،نو و کهنه می‏شود، رشد و انحطاط دارد،ترقی و تکامل دارد همانا مواد و ترکیبات مادی این جهان است و اما قوانین‏ جهان ثابت است،مثلا موجودات زنده طبق‏ قوانین خاصی تکامل کرده و می‏کنند و دانشمندان قوانین تکامل را بیان کرده‏اند.

خود موجودات زنده دائما در تغییر و تکاملند اما قوانین تغییر و تکامل چطور؟البته قوانین تغییر و تکامل متغیر و متکامل نیستند و سخن ما درباره‏ قوانین است.در این جهت فرق نمی‏کند که‏ قانون مورد نظر یک قانون طبیعی باشد یا یک‏ قانون وضعی و قراردادی،زیرا ممکن است یک‏ قانون وضعی و قراردادی از طبیعت و فطرت‏ سرچشمه گرفته باشد،و تعیین کننده خط سیر تکاملی افراد و اجتماعات بشری باشد.

ولی پرسشهایی که در زمینه انطباق و عدم‏ انطباق اسلام با مقتضیات زمان وجود دارد تنها جنبه کلی و فلسفی ندارد.

آن پرسشی که بیش از هر پرسش دیگر تکرار می‏شود این است که قوانین در زمینه احتیاجات‏ وضع می‏شود و احتیاجات اجتماعی بشر ثابت‏ و یکنواخت نیست،پس قوانین اجتماعی نیز نمی‏تواند ثابت و یکنواخت باشد.

این پرسش چه پرسش خوب و ارزنده‏ای‏ است.اتفاقا یکی از جنبه‏های اعجاز آمیز دین‏ مبین اسلام که هر مسلمان فهمیده و دانشمندی‏ از آن احساس غرور و افتخار می‏کند این است‏ که اسلام در مورد احتیاجات ثابت فردی یا اجتماعی قوانین ثابت و در مورد احتیاجات‏ موقت و متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است‏ و ما به یاری خداوند تا اندازه‏ای که با این سلسله‏ \*برنارد شاو نویسنده معروف و آزاد فکر انگلیسی گفته است:من‏ همیشه نسبت به دین محمد به واسطه خاصیت زنده بودن‏ عجیبش نهایت احترام را داشته‏ام.به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون‏ مختلف را دارد.

مقالات متناسب باشد شرح خواهیم داد.اما قبل‏ از آنکه وارد این مبحث بشویم ذکر دو مطلب را لازم می‏دانم:

یکی اینکه اکثر افرادی که از پیشرفت و تکامل و تغییر اوضاع زمان دم می‏زنند- خصوصا اگر از مغرب زمین سرچشمه گرفته‏ باشد-باید به حساب تکامل و پیشرفت گذاشت‏ و این از گمراه‏کننده‏ترین افکاری است که‏ دامنگیر مردم امروز شده است.

به خیال این گروه چون وسایل و ابزارهای‏ زندگی روز به روز عوض می‏شود و کاملتر جای‏ ناقصتر را می‏گیرد و چون علم و صنعت در حال‏ پیشرفت است پس تمام تغییراتی که در زندگی‏ انسانها پیدا می‏شود نوعی پیشرفت و ارتقاء است‏ و باید استقبال کرد،بلکه جبر زمان است و خواه‏ ناخواه جای خود را باز می‏کند.

در صورتی که نه همه تغییرات نتیجه مستقیم‏ علم و صنعت است و نه ضرورت و جبری در کار است.در همان حالی که علم در حال‏ پیشروی است،طبیعت هوسباز و درنده خوی‏ بشر هم بیکار نیست.علم و عقل،بشر را به‏ سوی کمال جلو می‏برد و طبیعت هوسباز و درنده‏خوی بشر سعی دارد بشر را به سوی فساد و انحراف بکشاند.

طبیعت هوسباز و درنده‏خو همواره سعی‏ دارد علم را به صورت ابزاری برای خود درآورد و در خدمت هوسهای شهوانی و حیوانی خود بگمارد.زمان همان طوری که پیشروی و تکامل‏ دارد فساد و انحراف هم دارد.باید با پیشرفت‏ زمان پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم‏ باید مبارزه کرد.مصلح و مرتجع هر دو علیه‏ زمان قیام می‏کنند،با این تفاوت که مصلح علیه‏ انحراف زمان و مرتجع علیه پیشرفت زمان قیام‏ می‏کند.اگر زمان و تغییرات زمان را مقیاس‏ کلی خوبیها و بدیها بدانیم پس خود زمان و تغییرات آن را با چه مقیاسی اندازه‏گیری کنیم؟

اگر همه چیز را با زمان باید تطبیق کنیم خود زمان‏ را با چه چیزی تطبیق دهیم؟اگر بشر باید دست‏ بسته در همه چیز تابع زمان و تغییرات زمان باشد پس نقش فعال و خلاف و سازنده اراده بشر کجا رفت؟

انسان که بر مرکب زمان سوار است و در حال حرکت است نباید از هدایت و رهبری این‏ مرکب،آنی غفلت کند.آنان که همه از تغییرات‏ زمان دم می‏زنند و از هدایت و رهبری زمان‏ غافلند،نقش فعال انسان را فراموش کرده‏اند و مانند اسب سواری هستند که خود را در اختیار اسب قرار داده است.

انطباق یا نسخ؟

مطلب دومی که لازم است در اینجا یادآوری‏ کنم این است که بعضی از افراد،مشکل«اسلام‏ و مقتضیات زمان»را با فرمول بسیار ساده و آسانی حل کرده‏اند.می‏گویند دین اسلام یک‏ دین جاودانی است و با هر عصر و زمانی قابل‏ انطباق است.همین که می‏پرسیم کیفیت این‏ انطباق چگونه است؟و فرمول آن چیست؟ می‏گویند:اگر دیدیم اوضاع زمان عوض شد فورا آن قوانین را نسخ می‏کنیم و قانون دیگر به‏ جای آنها وضع می‏کنیم!

از اینگونه اشخاص باید بپرسید اگر معنی‏ قابلیت انطباق با زمان،قابلیت آن برای منسوخ‏ شدن است،کدام قانون است که این نرمش و انعطاف را ندارد؟کدام قانون است که با این معنی قابل انطباق با زمان نیست.

این توجیه برای نرمش و قابلیت انطباق‏ اسلام با زمان،درست مثل این است که کسی‏ بگوید:کتاب و کتابخانه بهترین وسیله لذت‏ بردن از عمر است.اما همین که از او توضیح‏ بخواهید،بگوید برای اینکه انسان هر وقت‏ هوس کیف و لذت بکند فورا کتابها را حراج‏ می‏کند و پول آنها را صرف بساط عیش و نوش‏ می‏کند.

نویسنده مزبور می‏گوید:تعلیمات اسلام بر سه قسم است:قسم اول اصول عقاید است از قبیل توحید و نبوت و معاد و غیره.قسم دوم‏ عبادات است از قبیل مقدمات و مقارنات نماز و روزه و وضو و طهارت و حج و غیره.قسم‏ سوم قوانینی است که به زندگی مردم مربوط است.

قسم اول و دوم جزء دین است و آن چیزی‏ که مردم باید برای همیشه برای خود حفظ کنند همانها هستند.اما قسم سوم جزء دین نیست.

زیرا دین با زندگی مردم سر و کار ندارد و پیغمبر هم این قوانین را به عنوان اینکه جزء دین است و مربوط به وظیفه رسالت است نیاورده،بلکه‏ چون اتفاقا آن حضرت زمامدار بود به این مسائل‏ هم پرداخت وگرنه شأن دین فقط این است که‏ مردم را به عبادت و نماز و روزه وادار کند.دین‏ را با زندگی دنیای مردم چه کار؟

من نمی‏دانم باور کنم یک نفر در یک کشور اسلامی زندگی کند و این اندازه از منطق اسلام‏ بی‏خبر باشد.

مگر قرآن هدف انبیا و مرسلین را بیان نکرده‏ است؟مگر قرآن در کمال صراحت نمی‏گوید:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب‏ و المیزان لیقوم الناس بالقسط»

ما هم پیغمبران‏ را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم به عدالت قیام کنند.

قرآن عدالت اجتماعی را به عنوان یک هدف‏ اصلی برای همه انبیا ذکر می‏کند.

اگر می‏خواهید به قرآن عمل نکنید چرا گناه‏ بزرگتری مرتکب می‏شوید و به اسلام و قرآن‏ تهمت می‏زنید.اکثر بدبختیهایی که امروز گریبانگیر بشر شده از همین جاست که اخلاق و قانون یگانه پشتوانه خود را که دین است از دست داده‏اند.

ما با این نغمه که اسلام خوب است اما به‏ شرط اینکه محدود به مساجد و معابد باشد و به‏ اجتماع کاری نداشته باشد،در حدود نیم قرن‏ است که آشناییم.این نغمه از ماورای مرزهای‏ کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای‏ اسلامی تبلیغ شده است.بگذارید من این جمله‏ را به زبان ساده‏تر و فارسی‏تر تفسیر کنم تا مقصود گویندگان اصلی آن را بهتر توضیح دهم.

خلاصه معنی آن این است:«اسلام تا آنجا که در برابر کمونیسم بایستد و جلو آن را بگیرد باید بماند.اما آنجا که با منافع غرب تماس دارد باید برود».مقررات عبادی اسلام از نظر مردم‏ مغرب زمین باید باقی باشد تا در مواقع لزوم بتوان‏ مردم را علیه کمونیسم به عنوان یک سیستم‏ الحادی و ضد خدا به حرکت آورد.اما مقررات‏ اجتماعی اسلامی که فلسفه زندگی مردم‏ مسلمان به شمار می‏رود و مسلمانان با داشتن‏ آنها در مقابل مردم مغرب احساس استقلال و شخصیت می‏کنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه حریص مغرب زمین است باید از میان‏ برود.

\*انسان که بر مرکب زمان سوار است و در حال حرکت است نباید از هدایت و رهبری این مرکب،آنی‏ غفلت کند.آنان که همه از تغییرات زمان دم می‏زنند و از هدایت و رهبری زمان غافلند، نقش فعال انسان را فراموش‏ کرده‏اند و مانند اسب سواری‏ هستند که خود را در اختیار اسب‏ قرار داده است.

مردم سرزمین‏های اسلامی بیش از پیش به‏ ارزش تعلیمات اسلامی پی برده‏اند و تشخیص‏ داده‏اند یگانه فلسفه مستقل زندگی آنها اسلام و مقررات اسلامی است و با هیچ قیمتی آن را از دست نخواهند داد.

مردم مسلمان پی برده‏اند که تبلیغ علیه قوانین‏ اسلام جز یک نیرنگ استعماری نیست.

ثالثا ابداع کنندگان این تز باید بدانند اسلام‏ هنگامی قادر است در مقابل یک سیستم الحادی‏ یا غیر الحادی مقاومت کند که به صورت یک‏ فلسفه زندگی بر اجتماع حکومت کند و به گوشه‏ مساجد و معابد محدود نباشد،اسلامی که او را به گوشه معابد و مساجد محصور کرده باشند، همانطور که میدان را برای افکار غربی خالی‏ می‏کند برای افکار ضد غربی نیز خالی خواهد کرد.

غرامتی که امروز غرب در برخی کشورهای‏ اسلامی می‏پردازد ثمره همین اشتباه است.

انسان تنها جانداری نیست که اجتماعی‏ زندگی می‏کند،بسیاری از حیوانات،بویژه‏ حشرات،زندگی اجتماعی دارند و از یک‏ سلسله مقررات و نظامات حکیمانه پیروی‏ می‏کنند،اصول تعاون،تقسیم کار،تولید و توزیع،فرماندهی و فرمانبری،امر و اطاعت‏ بر اجتماع آنها حکمفرماست.

زنبور عسل و بعضی از مورچه‏ها و موریانه‏ها از تمدن و نظامات و تشکیلاتی برخوردارند که‏ سالها بلکه قرنها باید بگذرد تا انسان که خود را اشرف مخلوقات می‏شمارد به پایه آنها برسد.

تمدن آنها،بر خلاف تمدن بشر،ادواری‏ از قبیل عهد جنگل،عهد حجر،عهد آهن،عهد اتم طی نکرده است.آنها از اولی که پا به این دنیا گذاشته‏اند دارای همین تمدن و تشکیلات‏ بوده‏اند که امروز هستند و تغییری در اوضاع آنها رخ نداده است.این انسان است که به مصداق‏ «و خلق الانسان ضعیفا»زندگی‏اش از صفر شروع شده و به سوی بی نهایت پیش می‏رود.

برای حیوانات،مقتضیات زمان همیشه یک‏ جور است،اقتضاهای زمان زندگی آنها را دگرگون نمی‏کند.برای آنها تجدد خواهی و نوپرستی معنی ندارد،جهان نو و کهنه وجود ندارد.علم برای آنها هر روز کشف تازه‏ای‏ نمی‏کند و اوضاع آنها را دگرگون نمی‏سازد، صنایع سبک و سنگین هر روز به شکل جدیدتر و کاملتری به بازار آنها نمی‏آید.چرا؟چون با غریزه زندگی می‏کنند،نه با عقل.

اما زندگی اجتماعی انسان دائما دستخوش‏ تغییر و تحول است.هر قرنی برای انسان دنیا عوض می‏شود.راز اشرف مخلوقات بودن‏ انسان در همین جاست،انسان فرزند بالغ و رشید طبیعت است.به مرحله‏ای رسیده است‏ که دیگر نیازی به قیمومیت و سرپرستی مستقیم‏ طبیعت،به اینکه نیروی مرموزی به نام غریزه‏ او را هدایت کند ندارد.او با عقل زندگی می‏کند نه با غریزه.

طبیعت،انسان را بالغ شناخته و آزاد گذاشته‏ و سرپرستی خود را از او برداشته است.آنچه‏ را حیوان با غریزه و با قانون طبیعی غیر قابل‏ سرپیچی انجام می‏دهد،انسان با نیروی عقل و علم و با قوانین وضعی و تشریعی که قابل‏ سرپیچی است باید انجام دهد.

راز فسادها و انحرافهایی که انسانها از مسیر پیشرفت و تکامل پیدا می‏کنند،راز توقفها و انحطاطها،راز سقوطها و هلاکتها نیز در همین‏ جاست.

برای انسان همانطور که راه پیشرفت و ترقی‏ باز است،راه فساد و انحراف و سقوط هم بسته‏ نیست.

انسان رسیده به آن مرحله که به تعبیر قرآن‏ کریم،بار امانتی که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند کشید به دوش بگیرد.یعنی زندگی‏ آزاد را بپذیرد و مسئولیت تکلیف و وظیفه و قانون را قبول کند،و به همین دلیل از ظلم و جهل،از خودپرستی و اشتباه کاری نیز مصون‏ نیست.

قرآن کریم آنجا که این استعداد عجیب انسان‏ را در تحمل امانت تکلیف و وظیفه بیان می‏کند، بلافاصله او را با صفتهای«ظلوم»و«مجهول» نیز توصیف می‏نماید.

این دو استعداد در انسان،استعداد تکامل و استعداد انحراف،از یکدیگر تفکیک ناپذیرند.

انسان مانند حیوان نیست که در زندگی اجتماعی‏ نه به جلو برود و نه به عقب،نه به چپ برود و نه‏ به راست،در زندگی انسانها گاهی پیشروی‏ است و گاهی عقب گرد؛در زندگی انسانها اگر حرکت و سرعت هست توقف و انحطاط هم‏ هست.اگر پیشرفت و تکامل هست فساد و انحراف هم هست،اگر عدالت و نیکی هست‏ ظلم و تجاوز هم هست،اگر مظاهر علم و عقل‏ هست مظاهر جهل و هواپرستی هم هست.

تغییرات و پدیده‏های نوی که در زمان پیدا می‏شود،ممکن است از قسم دوم باشد.

جامدها و جاهلها

از جمله خاصیتهای بشر افراط و تفریط است؛انسان اگر در حد اعتدال بایستد کوشش‏ می‏کند میان تغییرات نوع اول و نوع دوم تفکیک‏ کند،کوشش می‏کند زمان را با نیروی علم و ابتکار و سعی و عمل جلو ببرد،کوشش می‏کند خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت زمان تطبیق‏ دهد و هم کوشش می‏کند جلو انحرافات زمان‏ را بگیرد و از همرنگ شدن با آنها خود را برکنار دارد.

اما متأسفانه همیشه اینطور نیست. دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه‏ تهدید می‏کند.بیماری جمود و بیماری‏ جهالت؛نتیجه مساوی اول توقف و سکون و بازماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه‏ بیماری دوم سقوط و انحراف است.

جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمی‏گیرد و جاهل هر پدیده نو ظهوری‏ را به نام مقتضیات زمان،به نام تجدد و ترقی‏ موجه می‏شمارد.جامد هر تازه‏ای را فساد و انحراف می‏خواند و جاهل همه را یکجا به‏ حساب تمدن و توسعه علم و دانش می‏گذارد.

جامد میان هسته و پوسته،وسیله و هدف‏ فرق نمی‏گذارد،از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است.از نظر او قرآن نازل شده است‏ برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع‏ جهان را به همان حالی که هست میخکوب‏ نماید.

از نظر او با قلم نی نوشتن از قلمدان مقوایی‏ استفاده کردن،در خزانه حمام شستشو کردن، با دست غذا خوردن،چراغ نفتی سوختن، جاهل و بیسواد زیستن را به عنوان شعایر دینی‏ باید حفظ کرد.جاهل برعکس،چشم دوخته‏ ببیند در دنیای مغرب چه مد تازه و چه عادت‏ نوی پیدا شده است که فورا تقلید کند و نام تجدد و جبر زمان روی آن بگذارد.

جامد و جاهل متفقا فرض می‏کنند که هر وضعی که در قدیم بوده است،جزء مسائل و شعایر دینی است،با این تفاوت که جامد نتیجه‏ می‏گیرد این شعایر را باید نگهداری کرد و جاهل‏ نتیجه می‏گیرد اساسا دین ملازم است با کهنه‏پرستی و علاقه به سکون و ثبات.

در قرون اخیر مسأله تناقض علم و دین در میان مردم مغرب زمین زیاد مورد بحث و گفت و گو واقع شده است.فکر تناقض دین و علم دو ریشه دارد،یکی این که کلیسا پاره‏ای از مسائل علمی و فلسفی قدیم را به عنوان مسائل‏ دینی که از جنبه دینی نیز باید به آنها معتقد بود پذیرفته بود و ترقیات علوم خلاف آنها را ثابت‏ کرد.دیگر از این راه که علوم وضع زندگی را دگرگون کرد،و شکل زندگی را تغییر داد.

جامدهای متدین نما همانطوری که به پاره‏ای‏ مسائل فلسفی بی‏جهت رنگ مذهبی دادند، شکل ظاهر مادی زندگی را هم می‏خواستند جزء قلمرو دین به شمار آورند،افراد جاهل و بی‏خبر نیز تصور کردند که واقعا همین‏طور است و دین‏ برای زندگی مادی مردم شکل و صورت خاصی‏ در نظر گرفته است و چون به فتوای علم باید شکل مادی زندگی را عوض کرد پس علم فتوای‏ منسوخیت دین را صادر کرده است.

جمود دسته اول و بی‏خبری دسته دوم فکر موهوم تناقض علم و دین را بوجود آورد.

تمثیل قرآن

اسلام دینی است پیشرو و پیش برنده،قرآن‏ کریم برای این که مسلمانان را متوجه کند که‏ همواره باید در پرتو اسلام در حال رشد و نمو و تکامل باشند،مثلی می‏آورد،می‏گوید:مثل‏ پیروان محمد مثل دانه‏ای است که در زمین کاشته شود،آن دانه ابتدا به صورت برگ نازکی از زمین می‏دمد،سپس خود را نیرومند می‏سازد، سپس روی ساقه خویش می‏ایستد،آن چنان با سرعت و قوت این مراحل را طی می‏کند که‏ کشاورزان را به شگفت می‏آورد.

این مثلی است از جامعه‏ای که منظور قرآن‏ است،نموداری است از آنچه از روی قرآن است، قرآن اجتماعی را پی‏ریزی می‏کند که دائما در حال‏ رشد و توسعه و انبساط و گسترش باشد.

ویل دورانت می‏گوید:هیچ دینی مانند اسلام پیروان خویش را به نیرومندی دعوت‏ نکرده است،تاریخ صدر اسلام نشان داد که‏ اسلام چقدر برای اینکه اجتماعی را از نو بسازد و پیش ببرد تواناست.

اسلام هم با جمود مخالف است و هم با جهالت.خطری که متوجه اسلام است هم از ناحیه این دسته است و هم از ناحیه آن دسته، جمودها و خشک مغزیها و علاقه نشان دادن به‏ هر شعار قدیمی و حال آنکه ربطی به دین مقدس‏ اسلام ندارد،بهانه به دست مردم جاهل می‏دهد که اسلام را مخالف تجدد به معنی واقعی‏ بشمارند و از طرف دیگر تقلیدها و مدپرستیها و غرب زدگیها و اعتقاد به اینکه سعادت مردم‏ مشرق زمین در این است که جسما و روحا و ظاهرا و باطنا فرنگی بشوند،تمام عادات و آداب‏ و سنن آنها را بپذیرند،قوانین مدنی و اجتماعی‏ خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند، بهانه‏ای به دست جامدها داده که به هر وضع‏ جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آن را خطری‏ برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی‏ ملتشان به شمار آورند.

در این میان آنکه باید غرامت اشتباه هر دو دسته را بپردازد اسلام است.

جمود جامدها به جاهلها میدان تاخت و تاز می‏دهد و جهالت جاهلها جامدها را در عقاید خشکشان متصلب‏تر می‏کند.

عجبا این جاهلان متمدن نما گمان می‏کنند زمان«معصوم»است:مگر تغییرات زمان جز به دست بشر به دست کس دیگر ساخته می‏شود؟

از کی و از چه تاریخی بشر عصمت از خطا پیدا کرده است تا تغییرات زمان از خطا و اشتباه‏ معصوم بماند؟

بشر همانطوریکه تحت تأثیر تمایلات‏ علمی،اخلاقی،ذوقی،مذهبی،قرار دارد و هر زمان ابتکار تازه‏ای در طریق صلاح بشریت‏ می‏کند،تحت تأثیر تمایلات خودپرستی، جاه‏طلبی،هوسرانی،پولدوستی، استثمارگری هم هست.بشر همان طور که‏ موفق به کشفهای تازه و پیدا کردن راههای بهتر و وسایل بهتر می‏شود احیانا دچار خطا و اشتباه‏ هم می‏شود.اما جاهل خودباخته این حرفها را نمی‏فهمد،تکیه کلامش این است که دنیا امروز چنین است،دنیا امروز چنان است.

عجیب‏تر اینکه اینها اصول زندگی را از روی‏ کفش،کلاه و لباسشان قیاس می‏گیرند.چون‏ کفش و کلاه نو و کهنه دارد و در زمانی که نو است و تازه از قالب درآمده قیمت دارد و باید خرید و پوشید و همین که کهنه شد باید آن را دور انداخت،پس همه حقایق عالم از این قبیل‏ است.از نظر این جاهلان،خوب و بد مفهومی‏ جز نو و کهنه ندارد،از نظر اینها فئودالیسم- یعنی این که یک زورمند به ناحق نام مالک روی‏ خود بگذارد و سر جای خود بنشیند و صدها دست و بازو کار کنند که دهان آن یکی بجنبد- به این دلیل بد است که دیگر کهنه شده است.

دنیای امروز نمی‏پسندد،دوره‏اش گذشته و از «مد»افتاده است.اما روز اولی که پیدا شد و تازه از قالب درآمده و به بازار جهانی عرضه شده‏ بود خوب بود.

از نظر اینها استثمار زن بد است،چون دنیای‏ امروز دیگر نمی‏پسندد و زیر بار آن نمی‏رود. اما دیروز که به زن ارث نمی‏دادند،حق مالکیت‏ برایش قائل نبودند،اراده و عقیده‏اش را محترم‏ نمی‏شمردند خوب بود چون نو بود و تازه به بازار آمده بود.

کلمه«پدیده قرن»چه افراد بسیاری را بدبخت و چه خانواده‏های بی‏شماری را متلاشی‏ نموده است.

می‏گویند عصر علم است،قرن اتم است، زمان قمر مصنوعی است،دوره موشک فضا پیماست.بسیار خوب،ما هم خدا را شکر می‏کنیم که در این عصر و زمان و در این قرن و عهد زندگی می‏کنیم و آرزو می‏کنیم که هر چه‏ بیشتر و بهتر از مزایای علوم و صنایع استفاده‏ کنیم.اما آیا در این عصر،همه سرچشمه‏ها جز سرچشمه علم خشک شده است؟تمام‏ پدیده‏های این قرن محصول پیشرفتهای علمی است؟آیا علم چنین ادعایی دارد که طبیعت‏ شاخص عالم را صددرصد رام و مطیع و انسانی‏ بکند.

علم درباره شخص عالم چنین ادعای ندارد تا چه رسد به آنجا که گروهی عالم و دانشمند با کمال صفا و خلوص نیت به کشف و جستجو می‏پردازند و گروههای جاه‏طلب،هوسران، پولپرست حاصل زحمات علمی آنها را در راه‏ مقاصد پلید خودشان استخدام می‏کنند،ناله‏ علم همواره از اینکه مورد سوء استفاده طبیعت‏ سرکش بشر قرار می‏گیرد بلند است.گرفتاری‏ و بدبختی قرن ما همین است.

علم در ناحیه فیزیک پیش می‏رود و قوانین‏ نور را کشف می‏کند،گروهی سودجو همین را وسیله تهیه فیلم‏های خانمان برانداز قرار می‏دهند.علم شیمی جلو می‏رود و خواص‏ ترکیبات اشیاء را به دست می‏آورد آنگاه افرادی‏ به فکر استفاده می‏افتند و بلایی برای جان بشر به نام«هرویین»می‏سازند.علم تا درون اتم راه‏ می‏یابد و نیروی شگفت انگیز اتم را مهار می‏کند.اما پیش از آنکه کوچکترین استفاده‏ای‏ در راه مصالح بشر بشود،جاه‏طلبان دنیا از آن‏ بمب اتمی می‏سازند و بر سر مردم بیگناه‏ می‏ریزند.

وقتی به افتخار«انیشتن»دانشمند بزرگ قرن‏ بیستم جشنی به‏پا کردند،خود وی پشت تریبون‏ رفت و گفت:شما برای کسی جشن می‏گیرید که دانش او سبب ساختن بمب اتم شده است؟!

وی نیروی دانش خود را به خاطر بمب به‏ کار نینداخت،جاه‏طلبی گروهی دیگر از دانش‏ او این چنین استفاده کرد.

هرویین و بمب اتمی و فیلمهای چنین و چنان‏ را فقط به دلیل اینکه«پدیده قرن»می‏باشند نمی‏توان موجه دانست.اگر کاملترین بمبها را با آخرین نوع بمب افکنها بوسیله زبده‏ترین‏ تحصیلکرده‏ها بر سر مردم بیگناه بریزند از وحشیانه بودن این کار ذره‏ای نمی‏کاهد.

دلیل عمده کسانی که می‏گویند در حقوق‏ خانوادگی باید از سیستمهای غربی پیروی کنیم‏ این است که وضع زمان تغییر کرده و مقتضیات‏ قرن بیستم این چنین اقتضا می‏کند،از این رو اگر ما نظر خود را درباره این مسأله روشن نکنیم‏ بحثهای دیگر ما ناقص خواهد بود.

اگر بنا بشود تحقیق کافی و مشبعی در این‏ مسأله صورت گیرد این سلسله مقالات گنجایش‏ آن را ندارد.زیرا مسائل زیادی باید طرح و بحث‏ شود که بعضی فلسفی و بعضی فقهی و بعضی‏ دیگر اخلاقی و اجتماعی است.امیدوارم در رساله‏ای که در نظر دارم در موضوع«اسلام و مقتضیات زمان»بنگارم و یادداشتهایش آماده‏ است همه آنها را بررسی و در اختیار علاقه‏مندان‏ بگذارم.

فعلا کافی است که دو مطلب روشن شود:

یکی اینکه هماهنگی با تغییرات زمان به این‏ سادگی نیست که مدعیان بی‏خبر پنداشته و ورد زبان ساخته‏اند.در زمان هم پیشروی وجود دارد و هم انحراف،باید با پیشرفت زمان پیش رفت‏ و با انحراف زمان مبارزه کرد،برای تشخیص‏ این دو از یکدیگر باید دید پدیده‏ها و جریان‏های‏ نوی که در زمان رخ می‏دهد که چه منابعی‏ سرچشمه می‏گیرد و به سوی چه جهتی جریان‏ دارد،باید دید از کدام تمایل از تمایلات وجود آدمیان و از کدام قشر از قشرهای اجتماع‏ \*ما با این نغمه که اسلام خوب‏ است اما به شرط اینکه محدود به‏ مساجد و معابد باشد و به‏ اجتماع کاری نداشته باشد، در حدود نیم قرن است که‏ آشناییم.این نغمه از ماورای‏ مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی‏ تبلیغ شده است.

سرچشمه گرفته است؟از تمایلات عالی و انسانی انسانها یا از تمایلات پست و حیوانی‏ آنها؟آیا علما و دانشمندان و تحقیقات‏ بی‏غرضانه آنها منشأ به وجود آمدن این جریان‏ است یا هوسرانی و جاه‏طلبی و پول‏پرستی‏ قشرهای فاسد اجتماع؟

راز و رمز تحرک و انعطاف در قوانین‏ اسلامی

مطلب دیگری که باید روشن شود این است‏ که متفکران اسلامی عقیده دارند که در دین‏ اسلام راز و رمزی وجود دارد که به این دین‏ خاصیت انطباق با ترقیات زمان بخشیده است.

عقیده دارند که این دین با پیشرفتهای زمان و توسعه فرهنگ و تغییرات حاصله از توسعه‏ هماهنگ است.اکنون باید ببینیم آن راز و رمز چیست؟و به عبارت دیگر آن«پیچ و لولایی» که در ساختمان این دین به کار رفته و به آن‏ خاصیت تحرک بخشیده که بدون آنکه نیازی به‏ کنار گذاشتن یکی از دستورها باشد،می‏تواند با اوضاع متغیر ناشی از توسعه علم و فرهنگ‏ هماهنگی کند و هیچ گونه تصادمی میان آنها رخ‏ ندهد،چیست؟این مطلبی است که در این‏ نوشتار باید روشن شود.

بعضی از خوانندگان توجه دارند و خودم‏ بیش از همه متوجه هستم که این مطلب جنبه فنی‏ و تخصصی دارد و تنها در محیط اهل تخصص‏ باید طرح شود.

اما نظر به اینکه در میان پرسش کنندگان و علاقه‏مندان فراوان این مسأله که همواره با آنها مواجه هستیم،افراد بدبین زیادند و باور نمی‏کنند که چنین خاصیتی در اسلام وجود داشته باشد ما تا حدودی که بدبینان را از بدبینی‏ خارج کنیم و برای دیگران نمونه‏ای به دست‏ دهیم وارد مطلب می‏شویم.

راز اینکه دین مقدس اسلام با قوانین ثابت‏ و لا یتغیری که دارد با توسعه تمدن و فرهنگ‏ سازگار است و با صور متغیر زندگی قابل انطباق‏ است،چند چیز است و ما قسمتی از آنها را شرح‏ می‏دهیم.

توجه به روح و معنی و بی تفاوتی نسبت به‏ قالب و شکل

1-اسلام به شکل ظاهر و صورت زندگی‏ که وابستگی تام و تمامی به میزان دانش بشر دارد؛نپرداخته است.دستورهای اسلامی‏ مربوط است به روح و معنی و هدف زندگی و بهترین راهی که بشر باید برای وصول به آن‏ هدفها پیش بگیرد.علم نه هدف و روح زندگی‏ را عوض می‏کند و نه راه بهتر و نزدیکتر و بی‏خطرتری به سوی هدفهای زندگی نشان داده‏ است،علم همواره وسایل بهتر و کاملتری برای‏ تحصیل هدفهای زندگی و پیمودن راه وصول به‏ آن هدفها در اختیار قرار می‏دهد.

اسلام با قرار دادن هدفها در قلمروی خود و واگذاشتن شکلها و صورتها و ابزارها در قلمروی علم و فن از هر گونه تصادمی با توسعه‏ فرهنگ و تمدن پرهیز کرده است،بلکه با تشویق‏ به عوامل توسعه تمدن یعنی علم و کار و تقوا و اراده و همت و استقامت،خود نقش عامل‏ اصلی پیشرفت تمدن را به عهده گرفته است.

اسلام شاخصهایی در خط سیر بشر نصب‏ کرده است.آن شاخصها از طرفی مسیر و مقصد را نشان می‏دهد و از طرف دیگر با علامت خطر انحرافها و سقوطها و تباهیها را ارائه می‏دهد.

تمام مقررات اسلامی یا از نوع شاخصهای قسم‏ اول است و یا از نوع شاخصهای قسم دوم.

وسایل و ابزارهای زندگی در هر عصری‏ بستگی دارد به میزان معلومات و اطلاعات‏ علمی بشر،هر اندازه معلومات و اطلاعات‏ توسعه یابد ابزارها کاملتر می‏گردند و جای ناقصترها را به حکم جبر زمان می‏گیرند.

در اسلام یک وسیله و یا یک شکل ظاهری‏ و مادی نمی‏توان یافت که جنبه«تقدس»داشته‏ باشد تا یک نفر مسلمان خود را موظف بداند آن‏ وسیله و شکل را برای همیشه حفظ کند.

اسلام نگفته که خیاطی،بافندگی، کشاورزی،حمل و نقل،جنگ و یا هر کاری‏ دیگر از این قبیل با فلان ابزار مخصوص باشد تا با پیشرفت علم که آن ابزار منسوخ می‏گردد میان‏ علم و دستور اسلام تضاد و تناقضی پیدا شود، اسلام نه برای کفش و لباس مد خاصی آورده و نه برای ساختمانها سبک و استیل معینی در نظر گرفته و نه برای تولید و توزیع ابزارهای‏ مخصوصی معین کرده است.

این یکی از جهاتی است که کار انطباق این‏ دین را با ترقیات زمان آسان کرده است.

قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر

2-یکی دیگر از خصوصیات دین اسلام که‏ اهمیت فراوانی دارد این است که برای‏ احتیاجات ثابت بشر،قوانین ثابت و برای‏ احتیاجات متغیر وی وضع متغیری در نظر گرفته‏ است.پاره‏ای از احتیاجات چه در زمینه فردی‏ و شخصی و چه در زمینه‏های عمومی و اجتماعی وضع ثابتی دارد،در همه زمانها یکسان‏ است.آن نظامی که بشر باید به غرایز خود بدهد و آن نظامی که باید به اجتماع خود بدهد از نظر اصول و کلیات در همه زمانها یکسان است.

من به مسأله«نسبیت اخلاق»و مسأله‏ «نسبیت عدالت»که طرفدارانی دارند واقفم‏ و با توجه به نظریات طرفداران آنها عقیده خود را اظهار می‏کنم.

قسمتی دیگر از احتیاجات بشر احتیاجات‏ متغیر است و قوانین متغیر و ناثابتی را ایجاب‏ می‏کند،اسلام درباره این احتیاجات متغیر وضع‏ متغیری در نظر گرفته است از این راه که اوضاع‏ متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن‏ اصول ثابت در هر وضع متغیری قانون فرعی‏ خاصی را به وجود می‏آورد.

من این مطلب را بیش از این در این نوشتار نمی‏توانم توضیح بدهم.اما ذهن خوانندگان‏ محترم را با ذکر چند مثال می‏توانم روشن کنم:

در اسلام یک اصل اجتماعی هست به این‏ صورت

«و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة»

یعنی‏ این مسلمانان تا آخرین حد امکان،در برابر دشمن نیرو تهیه کنید.از طرف دیگر در سنت‏ پیغمبر یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه به نام«سبق و رمایه»معروف است.دستور رسیده است که خود و فرزندانتان تا حد مهارت‏ کامل،فنون اسب سواری و تیراندازی را یاد بگیرید،اسب دوانی و تیراندازی جزء فنون‏

نظامی آن عصر بوده است.بسیار واضح است‏ که ریشه و اصل قانون«سبق و رمایه»اصل‏

«و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة»

است.یعنی‏ تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد،آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است.آنچه اصالت دارد این است‏ که مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین‏ حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند.لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی جامه‏ای است که به تن‏ لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و به عبارت‏ دیگر شکل اجرایی آن است.لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی است که از احتیاج ثابت‏ و دائمی سرچشمه گرفته است.

اما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی‏ مظهر یک احتیاج موقت و متغیر است و به‏ تناسب عصر و زمان تغییر می‏کند و با تغییر شرایط تمدن چیزهای دیگر از قبیل تهیه‏ سلاحهای گرم امروزی مهارت و تخصص در به کار بردن آنها جای آنها را می‏گیرد.

اسلام برای«مبادله»اصولی مقرر کرده است‏ که از آن جمله این اصل است:

«و لا تأکلو اموالکم بینکم بالباطل»

یعنی ثروت را بیهوده‏ در میان خود به جریان نیندازند.یعنی مال و ثروت که دست به دست می‏گردد و از دست‏ تولید کننده و صاحب اختیار اول خارج شده به‏ دست دیگری می‏افتد و از دست آن دیگری به‏ دست سومی می‏افتد باید در مقابل فایده‏ مشروعی باشد که به صاحب ثروت عاید می‏شود.دست به دست شدن ثروت بدون آن‏ که یک فایده‏ای که ارزش انسانی داشته باشد عاید صاحب ثروت بشود ممنوع است.اسلام‏ مالکیت را مساوی با اختیار مطلق نمی‏داند.

اسلام هم به شکل و ظاهر و پوسته اهمیت‏ می‏دهد و هم به روح و باطن و مغز،اما همواره‏ شکل و ظاهر را برای روح و باطن،پوسته را برای هسته،قشر را برای مغز و جامه را برای تن‏ می‏خواهد.

مسأله تغییر خط

امروز در کشور ما مسأله‏ای مطرح است به‏ نام«تغییر خط»این مسأله همچنان که از نظر زبان‏ و ادب فارسی قابل بررسی است از نظر اصول‏ اسلامی نیز قابل بررسی است.این مسأله را از نظر اسلامی به دو شکل می‏توان طرح کرد.یکی‏ به این شکل که آیا اسلام الفبای مخصوصی دارد و میان الفباها فرق می‏گذارد؟آیا اسلام الفبای‏ امروز ما را که به نام الفبای عربی معروف است‏ از آن خود می‏داند و الفباهای دیگر را مانند الفبای‏ لاتین بیگانه می‏شمارد؟البته نه از نظر اسلام که‏ یک دین جهانی است همه الفباها علی السویه‏ است.

شکل دیگر این مسأله این است که تغییر خط و الفبا چه تأثیری در جذب شدن و هضم شدن‏ ملت مسلمان در بیگانگان دارد؟چه تأثیری در قطع روابط این ملت با فرهنگ خودش دارد که‏ به هر حال معارف اسلامی و علمی خود را در طول چهارده قرن با این الفبا نوشته است؟و آیا نقشه تغییر خط به دست چه کسانی طرح شده و چه کسانی مجری آن می‏باشند؟اینهاست که باید بررسی شود.

امثال من گاهی با سؤالاتی مواجه می‏شویم‏ که با لحن تحقیر و مسخره‏آمیزی می‏پرسند: آقا!سواره(ایستاده)غذا خوردن شرعا چه‏ صورتی دارد؟!با قاشق و چنگال خوردن‏ چطور؟!آیا کلاه لگنی به سر گذاشتن حرام‏ است؟!آیا استعمال لغت بیگانه حرام‏ است؟!...

در جواب اینها می‏گوییم:اسلام دستور خاصی در این مورد نیاورده است،اسلام نه گفته‏ با دست غذا بخور و نه گفته با قاشق بخور،گفته‏ به هر حال نظافت را رعایت کن.از نظر کفش و کلاه و لباس نیز اسلام مد مخصوصی نیاورده‏ است.از نظر اسلام زبان انگلیسی و ژاپونی‏ و فارسی یکی است.

اما...

اما اسلام یک چیز دیگر گفته است.گفته‏ شخصیت باختن حرام است.مرعوب دیگران‏ شدن حرام است.تقلید کورکورانه کردن حرام‏ است،هضم شدن و محو شدن در دیگران حرام‏ است.طفیلی‏گری حرام است.افسون شدن در مقابل بیگانه مانند خرگوشی که در مقابل مار افسون می‏شود حرام است.الاغ مرده بیگانه را قاطر پنداشتن حرام است.انحرافات و بدبختیهای آنها را به نام«پدیده قرن»جذب کردن‏ حرام است،اعتقاد به اینکه ایرانی باید جسما و روحا و ظاهر و باطنا فرنگی بشود حرام است، چهار صباح به پاریس رفتن و مخرج«را»را به‏ مخرج«غین»تبدیل کردن و بجای«رفتم»، «غفتم»گفتن حرام است.

مسأله اهم و مهم

3-یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان‏ انطباق با مقتضیات زمان می‏دهد جنبه عقلانی‏ دستورهای این دین است،اسلام به پیروان خود اعلام کرده است که همه دستورهای او ناشی از یک سلسله مصالح عالیه است،و از طرف دیگر در خود اسلام درجه اهمیت مصلحتها بیان شده‏ است.این جهت کار کارشناسان واقعی اسلام‏ را در زمینه‏هایی که مصالح گوناگونی در خلاف‏ جهت یکدیگر پدید می‏آیند آسان می‏کنند.

اسلام اجازه داده است که در این گونه موارد کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصلحتها را بسنجند و با توجه به راهنماییهایی که خود اسلام‏ کرده است،مصلحتهای مهمتر را انتخاب کنند.

فقها این قاعده را به نام«اهم و مهم»می‏نامند.

\*دو بیماری خطرناک همواره آدمی‏ را در این زمینه تهدید می‏کند.

بیماری جمود و بیماری جهالت؛ نتیجه مساوی اول توقف و سکون‏ و بازماندن از پیشروی و توسعه‏ است و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است.

در اینجا نیز مثالهای زیادی دارم اما از ذکر آنها صرفنظر می‏کنم.

قوانینی که حق«وتو»دارند

4-یکی دیگر از جهاتی که به این دین‏ خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آن را زنده‏ و جاوید نگه می‏دارد،این است که یک سلسله‏ قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که‏ کار آنها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است.فقها این قواعد را قواعد«حاکمه»می‏نامند.مانند قاعده«لا حرج»و قاعده«لا ضرر»که بر سراسر فقه حکومت می‏کنند.کار این سلسله قواعد، کنترل و تعدیل قوانین دیگر است.در حقیقت‏ اسلام برای این قاعده‏ها نسبت به سایر قوانین و مقررات حق«وتو»قائل شده است.اینها نیز داستان درازی دارد که نمی‏توانم وارد آن بشوم.

اختیارات حاکم

افزون بر آنچه گفته شد یک سلسله«پیچ و لولا»های دیگر نیز در ساختمان دین مقدس‏ اسلام به کار رفته است که به این دین خاصیت‏ ابدیت و خاتمیت بخشیده است.مرحوم‏ آیت الله نایینی و حضرت علامه طباطبایی در این‏ جهت بیشتر بر روی اختیاراتی که اسلام به‏ حکومت صالحه اسلامی تفویض کرده است‏ تکیه کرده‏اند.

اصل اجتهاد

اقبال پاکستانی می‏گوید:«اجتهاد قوه‏ محرکه اسلام است».این سخن،سخن درستی‏ است اما عمده خاصیت«اجتهاد پذیری»اسلام‏ است،اگر چیز دیگری به جای اسلام بگذاریم‏ می‏بینیم کار اجتهاد چقدر دشوار است بلکه راه‏ آن بسته است.عمده این است که در ساختمان‏ این دین عجیب آسمانی چه رمزهایی به کار رفته‏ است که این‏گونه به آن خاصیت هماهنگی با پیشرفت تمدن داده است.

بو علی در شفا نیز ضرورت«اجتهاد»را روی‏ همین اصل بیان می‏کند و می‏گوید:چون‏ اوضاع زمان متغیر است و پیوسته مسائل‏ جدیدی پیش می‏آید،از طرف دیگر اصول کلی‏ اسلامی ثابت و لا یتغیر است،ضرورت دارد در همه عصرها و زمانها افرادی باشند که با معرفت‏ و خبرویت کامل در مسائل اسلامی و با توجه به‏ مسائل نوی که در هر عصر پدید می‏آیند پاسخگوی احتیاجات مسلمین بوده باشند.

در متمم قانون اساسی ایران نیز چنین‏ پیش‏بینی شده است که در هر عصری هیأتی از مجتهدین که کمتر از پنج نفر نباشد و«مطلع از مقتضیات زمان»هم باشند بر قوانین مصوبه‏ نظارت نمایند.منظور نویسندگان این ماده این‏ بوده است که همواره افرادی که نه«جامد»باشند و نه«جاهل»نه مخالف با پیشرفتهای زمان باشند و نه تابع و مقلد دیگران،بر قوانین مملکتی‏ نظارت نمایند.

نکته‏ای که لازم است تذکر دهم این است‏ که«اجتهاد»به مفهوم واقعی کلمه،یعنی‏ تخصص و کارشناسی فنی در مسائل اسلامی، چیزی نیست که هر از مکتب گریخته‏ای به بهانه‏ اینکه چند صباحی در یکی از حوزه‏های علمیه‏ بسر برده است بتواند ادعا کند.

قطعا برای تخصص در مسائل اسلامی و صلاحیت اظهار نظر یک عمر اگر کم نباشد زیاد نیست.آن هم به شرط اینکه شخص از ذوق و استعداد نیرومندی برخوردار و توفیقات الهی‏ شامل حالش بوده است.

گذشته از تخصص و اجتهاد،افرادی‏ می‏توانند مرجع رأی و نظر شناخته شوند که از حد اکثر تقوا و خداشناسی و خداترسی بهره‏مند بوده باشند،تاریخ اسلام افرادی را نشان‏ می‏دهد که با همه صلاحیت علمی و اخلاقی، هنگامی که می‏خواسته‏اند اظهار نظری بکنند مانند بید بر خود می‏لرزیده‏اند.